

## رازگویی با چاه\*

نگاهی به رمان «ازبه» نوشته رضا امیرخانی

پیروزی اراده انسانی بر موانع و مشکلات زندگی و سدهایی که بر سر راه اهداف گسترده شده است، از عمده مضامین رمان جدید نویسنده معاصر رضا امیرخانی است. شخصیت اصلی این رمان سرهنگ خلبان مرتضی مشکات از جانبازان دفاع مقدس است. که اینک در شهرک سی - یک صد و سی در جوار یک فرودگاه در تهران زندگی می‌کند. زندگی او و همسرش طیبه محمدی که از داشتن فرزند محروم هستند در سکون و آرامش می‌گذرد. مرتضی هنوز بالحظات پروازی که داشته سیر می‌کند. معلولیت او از دو پا در حین یک عملیات هوایی در خاک عراق صورت گرفته و دوران انزوای وی از آن موقع آغاز شده است. او همواره میل به تکاپو و تلاش و در نهایت پرواز دارد. ولی این امر از زاویه نگاه دیگران غیرقابل باور و ناممکن است. در نهایت تلاش دوستان دوران خدمت وی در نیروی هوایی نتیجه می‌دهد و او به آرزوی چندین ساله خود - پرواز - دست می‌یابد.

رضا امیرخانی همانند سایر آثارش در این اثر نیز در شیوه نوشتاری سنت شکنی می‌کند. البته این شیوه نوشتاری در تاریخ ادبیات داستانی سابقه دیرینه دارد؛ ولی در مورد موضوع آن که مربوط به دفاع مقدس و زندگی خلبانان حاضر در هشت سال جنگ تحمیلی است، این شیوه آزموده نشده است.

---

\* علی الله سلیمی، کیهان شماره ۱۷۵۱۴ / ۱۱ آبان ۱۳۸۱

تازگی این شیوه نوشتاری در دل مضمون بکر (زندگی خلبانان) نمود بیشتری یافته است. کلیت رمان با شیوه نامه نگاری روایت شده است.

در ظاهر نویسنده، در هیچ کجای رمان حضور ندارد و گویی شخصی خوش سلیقه این نامه‌ها را در کنار هم چیده و در نهایت قصه درونی رمان از نحوه در کنار هم چیدن نامه‌ها شکل گرفته است. آن شخص خوش سلیقه می‌تواند اینجا خودنویسنده باشد که هست، اما با مهارت پای خود را از رمان پس کشیده و قضاوت را به مخاطبان واگذار کرده است.

در کل بیشتر از چهل نامه رد و بدل می‌شود و شکل نهایی رمان آفریده می‌شود. جای فرستنده‌ها و گیرنده‌های نامه‌ها به تناسب نیاز رمان بارها عوض می‌شود. آدم‌های رمان مدام تغییر جا می‌دهند و در این جا به جایی‌ها بافت رمان شکل می‌گیرد.

اولین نامه از جانب طیبه محمدی همسر مرتضی مشکات است که برای سرگرد خلبان آرش تیموری در پایگاه شکاری دزفول فرستاده می‌شود. در این نامه موقعیت کنونی سرهنگ خلبان مرتضی مشکات توضیح داده می‌شود و در واقع نقطه شروع داستان محسوب می‌شود.

انتخاب زمان حال برای روایت باعث نوعی کشمکش در ابتدای داستان شده است. برای مخاطب محرز است که معلولیت مرتضی خود داستانی دارد که می‌تواند باعث جذابیت قصه رمان شود. نویسنده اطلاعات راجع به شخصیت‌ها را خرده خرده به مخاطب انتقال می‌دهد و در جاهایی هم در دادن اطلاعات با مشکل مواجه می‌شود. یکی از مشکلات اطلاع رسانی به مخاطب در شیوه نامه نگاری عدم امکان ورود به درون شخصیت‌های رمان است. با توجه به اینکه در این شیوه شخصیت داستانی از طریق نامه و به صورت عینی و کتبی مطالب مورد نظرش را بیان می‌کند، زیاد موارد درونی را بیان نمی‌کند، زیرا قالب نامه بیشتر برای بیان مفاهیم عینی و قابل لمس گنجایش دارد. در این میان، مخاطب فرضی نامه هم که مشخص است باز عرصه را بر نویسنده آن تنگ می‌کند. وقتی دو همکار قدیمی که حالا از هم جدا افتاده‌اند قرار باشد برای همدیگر از طریق نامه اطلاع رسانی کنند، یقیناً در وهله اول به کلیات امر می‌پردازند تا به جزئیات، که می‌تواند در وضوح چشم انداز داستانی مؤثر باشد.

در این رمان درونیات شخصیت‌ها برای مخاطب زیاد کاویده نمی‌شود، جز مرتضی. او در زمانی که احساس می‌کند هیچ کس به حرفهایش گوش نمی‌کند و کسی را برای درد دل پیدا نمی‌کند به مسجد جمکران در قم پناه می‌برد که محل حاجتمندان است.

او متن نامه را به چاه می‌اندازد ولی با خود آن نامه را واگویی می‌کند: «چرا دروغ بگویم؟ هیچ زمانی

اعتقادی به این چاه نداشته‌ام. از قدیم شنیده بودم بعضی مردم که می‌خواهند چیزی برای شما بنویسند به جمکران می‌آیند و نامه‌یشان را توی این چاه می‌اندازند و آب روان که قدیم‌ها ته این چاه جاری بود، نامه را به دست صاحبش می‌رسانده؛ تعبیر لطیفی است.

آب روان نامه را به دست فرزند صاحب آب می‌رساند، فرزند هم او که مهرش آب بود. فرزند فاطمه و فرزند حسین که آب را بر او بستند و... تعبیر لطیفی است...»

نویسنده از طریق - درد دل مرتضی با چاه - توانسته روحيات درونی وی را برای مخاطب بازتاب دهد. انتخاب اسم شخصیت‌ها یکی از اقدامات زیبای نویسنده است که تداعی‌های مناسبی را برقرار می‌کند.

انتخاب نام مرتضی برای جانباز دفاع مقدس و فراهم آوردن بستری برای او که دردهایش را به دور از اطرافیانش به چاه بازگوید، از آشناترین صحنه‌های تاریخ شیعه است. که بعد از نزدیک به هزار و چهارصد سال در روزگار معاصر و در دوران دفاع مقدس ملت مسلمان ایران زنده می‌شود. اگر در آن روزگار حضرت علی (ع) چاه را مناسب‌ترین مکان برای درد دل انتخاب کرده بود، اینک نیز در ایران اسلامی پیروان آن حضرت وقتی خود را تنها می‌بینند و گوشی برای شنیدن دردهایشان نمی‌یابند به مکان موعود ظهور فرزندی از خاندان آن حضرت - جمکران - پناه می‌برند و دردهایشان را به چاه جمکران واگویه می‌کنند.

در بستر داستان این امکان فقط برای شخصیت مرتضی قابل وقوع است. متأسفانه سایر شخصیت‌ها امکان بروز روحيات درونی خود را ندارند و تنها در حد نامه‌هایی که بین هم رد و بدل می‌کنند افکار و اندیشه‌هایشان را بروز می‌دهند. فرانک ناصری (دانش‌آموز) با نامه‌هایش محرکی برای مرتضی می‌شود اما عملاً اقدامات مؤثری در جهت شکل‌گیری رمان انجام نمی‌دهد. آرش تیموری نیز در نامه‌هایش از شخصیت خود چیزی را بروز نمی‌دهد. همچنین رحیم میریان که در حد نامه‌های دوستانه مواردی از گذشته را یادآوری می‌کند. و در این میان نویسنده تا بی‌نهایت واژگان نامتعارف برای خوانندگان عادی ادبیات داستانی را وارد دنیای داستانی کرده و بیش از صد و پنجاه بار از «پی‌نوشت» استفاده کرده است که مخاطب را سردرگم می‌کند. بعضی از این واژه‌ها به راحتی قابلیت تبدیل شدن به زبان داستانی را داشته‌اند که به نظر می‌رسد نویسنده کوتاهی کرده است و برای تخصصی جلوه دادن نثر ویژه خود از آنها استفاده کرده است. نویسنده خواسته تجربه‌ای تازه را در عرصه نثر و زبان را آزموده باشد. برای مثال در صفحه ۴۷ نویسنده عبارتی را آورده است که فقط و فقط کارشناسان هواپیمایی از آن سردر

می‌آورند و برای مخاطب حرفه‌ای ادبیات داستانی هم نامفهوم است: «انجین اینسترومنت، چک! فلایت اینسترومنت چک اندست.» اگر پی نوشت در همان صفحه می‌بود، برای مخاطب زیاد دردسر نداشت که به پایین صفحه مراجعه کند و مفهوم فارسی آن را دریابد. مشکل زمانی پیش می‌آید که نویسنده مدام از این نوع واژه‌های تخصصی در داستان استفاده می‌کند و در پی نوشت صفحه یادآوری می‌کند به چند صفحه ماقبل مراجعه شود.

این رفت و برگشت‌ها مخاطب را کلافه می‌کند، برای نمونه: در سطر سوم صفحه ۱۲۹ واژه «داگ فایت» آمده است در زیرنویس صفحه عنوان شده. «رجوع کنید به پانوش ۸۷» پانوش ۸۷ در صفحه ۶۹ قرار دارد ولی متعلق به واژه «سپرت» است که به معنایش پشتیبانی و حمایت آمده است. با جستجو سرانجام مخاطب متوجه می‌شود، باید در صفحه ۱۲۹ در پانوش نوشته می‌شده «رجوع کنید به پانوش ۸۶ که در صفحه ۶۹ معنای واژه «داگ فایت» ترجمه کرده: «جنگ سگی، مثل سگ به دنبال هم دویدن. سخت‌ترین نوع جنگ هوایی که دو هواپیما یک دیگر را با مسلسل هدف قرار می‌دهند.» تنها یک اشتباه (شاید چاپی) در اعداد باعث چنین سردرگمی می‌شود. شاید نویسنده به این موارد ذکر شده چنین نگاهی نداشته، اما واقعیت آن است که مخاطب به ملاحظه از جانب نویسنده نیاز دارد. پس توقع زیادی نیست که نویسنده موارد فنی اثرش را هم در خدمت مخاطب در ساده‌ترین وجه آن ارائه دهد.

